

محمد امینی

m.amini@cox.net

۲۵ اکتبر ۲۰۰۵

.....  
ادامه

قدرت گیری ترکمانان آق قویونلو، چشم اندازی امپراتوری عثمانی که در اوج قدرت بود و تاخت و تاز قبایل اوزبک و ستیز میان صدها ایل و تیره قومی در گوشه و کنار ایران، امکان فروپاشی ایران و تقسیم آن میان امپراتوری عثمانی و متحدان ترکمان ایشان و امرای قبایل اوزبک را بیش از پیش افزایش داد.

از این نظر، نقش تاریخی دولت صفوی در یکپارچه کردن ایران و ایستادگی در برابر امپراتوری عثمانی در شرق و قبایل اوزبک در غرب و شمال غربی، جایگاهی ویژه در چالش تشکیل دولت ملی در ایران دارد. این که شاه اسماعیل با اتحاد ایل های ترک تبار قزلباش نخستین دولت سراسری ایران را پس از ایلغار مغول بنا می نهد و نیروی نظامی قزلباشان متعصب که به دین و تبار قومی خویش سخت پایبند بوده اند، در پیشاپیش نیروی صدها طایفه و ایل دیگر، به کانون ایجاد یک دولت واحد در ایران تبدیل می شود؛ و اینکه دولت برخاسته از شمشیر ترک تباران قزلباش که از سخن گویی به فارسی ابا داشته اند، در کوتاه مدتی، پاسدار هماهنگی و یگانگی سیاسی و فرهنگی ایران می گردد، نه تنها گواهی از توانایی های شگرف مناسبات قومی و تباری در ایران دارد، بلکه در چالش های بعدی برای تشکیل دولت ملی مدرن ایران نیز نقشی مهم ایفا می کند.

از شگفتی های سیمای قومی ایران نیز یکی این است که ترکمانان سنی مذهب آق قویونلو در راستای ستیز خویش با شیعی مذهبان قراقویونلو، به پشتیبانی صوفیان اردبیل و اجداد شاه اسماعیل برمی خیزند. سلطان جنید، پدر بزرگ شاه اسماعیل صفوی، با خواهر اوزون حسن پادشاه آق قویونلو در دیاربکر از دواج می کند. به داور می نورسکی در یادداشت های او بر تذکره الملوک، متعصب ترین پشتیبانان شیوخ اردبیل یا اجداد شاه اسماعیل صفوی نیز از میان ترکمانان روم (آسیای صغیر) و شام (سوریه) بودند. با این حال پایگاه قدرت صفویان ایل های استاجلو، تکلو، بهارلو، شاملو، افشار، قاجار و دوالگدرلو (که به نام عربی آن ذوالقدر معروف اند) و ده ها ایل کوچکتر ترک تبار است.

چگونگی این فرایند را که نخستین دولت متحد ایران پس از مغول به اعتبار اتحاد قزلباشان و دیگر ایل های ترک تبار و ستیز میان آق قلیاق و قزل قلیاق (آق قلیاق، صفتی بر اوزبکان است در برابر قزل قلیاق یا سرخ پیشانی یا قزلباش) شکل گرفته و با پشتیبانی ترکان آق قویونلو قوام یافته و بر گور فرمانروایی اوزبکان شیبانی و ترکمانان قراقویونلو، سیادت خویش را استوار کرده ولی پس از چندی به عامل سیادت دولتی و فرهنگی و ستم ملی ملت مفروض فارس علیه ترک تباران و کردان و اعراب و دیگر ساکنان ایران تبدیل شده است، تنها منادیان این گونه داور می نورسکی فرامایه پاسخ توان گفت.

کافی است که به نوشته های تاریخی این دوران از جمله عالم آرای عباسی، ذیل تاریخ عالم آرای عباسی و به ویژه خلاصه السیر نوشته محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی بنگریم تا میزان نفوذ قزلباشان را از یکسو و مجتهدان و روحانیون شیعی مذهب را از دیگر سو در ساختار فرمانروایی در دولت مرکزی و حکومت های محلی روزگار صفویان دریابیم. سوی دیگر سامان دولت در این روزگار، سرکوب نافرمانی قبایل و طوایف اوزبک، ترکمان، کرد و عرب است. لشگرکشی شاه صفی فرزند شاه عباس به اعتبار شمشیر بساقچیان و قورچیان قزلباش و فتوای علما در لشگرکشی به همدان و کردستان، سرکوبی قبایل ترکمان در قراباغ و گنجه به دست گرگین بیگ و سرکوبی «جماعت ترکمان» به دست خسروخان بیگر بیگی و امرای قولیگی، نموداری از سیمای ایران در این روزگار است. تیغ تیز

دولت ترک تبار صفوی، هیچ تیره قومی و نژادی را از مرحمت خویش محروم نمی سازد. مراد این خونریزی ها نیز سیادت پادشاه صفوی و بقای تاج و تخت و عیش و نوش دربار حاکم است و نه پاسداری از سیادت قومی ترک تباران.

از این پس، فرایند همزیستی، کوچ و آمیزش تیره های قومی در ایران شتابان تر شد. با این تفاوت که اینک در کنار فرهنگ مشترک ایرانی و زبان فارسی که داوطلبانه و به دلیل توانایی هایش به زبان مشترک ادبی و دیوانی دوره هفتصد ساله پیش از شاه اسماعیل و اسلاف او تبدیل شده بود، عنصر فرهنگی دیگری این بار به اجبار به وجه مشترک اتحاد ساکنان فلات ایران تبدیل شد. و این عنصر مذهب شیعه دوازده امامی جعفری بود که شاه اسماعیل و جانشینانش به ضرب شمشیر بر اکثریت سنی مذهب ساکنان ایران و حتی بر پیروان شیعه غیر دوازده امامی تحمیل کردند و با این اقدام تبعیض دینی صورت دیوانی و قانونی یافت.

دولت صفویان را هجوم کوتاه و زودپای افغان ها از پای در آورد. با این حال بر خرابه دولت صفوی نیز امیر یکی از طوایف قزلباش، دولت افشار را به پشتیبانی و در اتحاد با صدها ایل و طایفه دیگر بنا نهاد و به سنت حفظ دولت یکپارچه صفویان ادامه داد. همین ایل افشار و پیشینه آن، نموداری برجسته از پراکندگی قومی و ایلی در ایران است. اگرچه تاریخ نویسان ممدوح دوره افشار و قاجار، به نادرست نسبت این ایل را به مغولان رسانده و اصرار دارند که افشاران به همراه مغولان به ایران آمده اند، اشاره به ایل افشار قرن ها پیش از آمدن مغولان در نوشته های تاریخی وجود دارد. از ترکمانان نبوده، از گروه ترکان غربی اند و با خزرها و قیپاق ها خویشاوندی دارند و دستکم از یک سده پیش از اسلام در ماوراء قفقاز می زیسته اند. از دوره سلجوقیان دسته هایی از ایشان به سرزمین های داخلی ایران آمده اند. شمله نامی از افشاران در همین دوره در بخش های از خوزستان فرمانروایی داشته است. شاه عباس دسته هایی از ایشان را در همدان، قزوین، خراسان، قم و ساوه پراکنده کرد. به گفته میرزا مهدی استرآبادی منشی الممالک نادرشاه در جهانگشای نادری، ندرقلی بیگ از افشاران ساکن دره دستگرد در دره گز خراسان است. در این دوره خراسان، قلمرو تیره هایی از اقوام تاجیک، افشار و اوزبک و دیگر اقوام ترک و مغول است. تاریخ نویسان این دوره نیز ساکنان غیر مغول و غیر ترک تبار خراسان را تاجیک می خوانند و نه فارس!

برخراجه دولت افشاران نیز لرهای فیلی دولت زودگذر زندیه را بنا نهادند تا بار دیگر به دست بازماندگان یکی دیگر از قبایل ترک تباری که به قزلباشان پیوسته بودند واژگون شوند. ایل زند را نادرشاه افشار سرکوب کرده و از ملایر به دره گز خراسان کوچانده بود.

همین سلسله قاجار که نزدیک ترین دولت ترک یا مغول تبار به تاریخ معاصر ماست سخت قابل تعمق است. ایل قاجار یکی از طوایف قزلباش بود که نامشأن برخاسته از نام یکی از روسای جلاایر مغول به نام قجر نویان است. شاخه ای از ایشان نخست به ترکستان آمده و گویا همراه هلاکو به فلات ایران و آسیای صغیر کوچیدند. تیمور کوشید تا ایشان را همراه افشاران از آسیای صغیر به ماوراء النهر بازگرداند. شاه عباس ایشان را به سه گروه تقسیم کرد. گروه نخست را در گنجه و ایروان سکنی داد که بعدها با نادرشاه پیمان بسته و به افشار قاجار شهرت یافتند. گروه دوم یا قاجار عضدانلو را به عنوان گارد مرزی در برابر ازبکان در مرو شاه جهان نشانند. و گروهی را به استرآباد یا گرگان کنونی آورد تا در برابر ترکمانان قرارگیرند. سرانجام نیز پس از یکسد و اندی سال ستیز میان دوشاخه یوخاری باش (شامل قبایل دولو، سپانلو، کهنه لو، خزینه دارلو، کرلو و قیاقلو) و اشاقه باش (شامل قبایل عزالدینلو، شامبیاتی، زیادلو، داشلو، قراموسانلو و قوانلو) در همین گروه سوم بود که شاهقلی خان، رهبر ایل کوچکتر اشاقه باش، استرآباد را فتح کرد و زمینه تشکیل دولت قاجار را فراهم ساخت و با متحد ساختن صدها ایل و تیره قومی دیگر دولت سدوپنجاه ساله قاجار را بنا نهاد. بیشترین ستیز های قومی این دوره سدو پنجاه ساله حکومت قاجاران نیز با ازبکان و ترکمانان در خراسان و با پاره ای از قبایل کرد در شرق ایران است.

حکومت قاجار ترک یا مغول تبار، آغاز فرایند پایان سنت دیرپای فرمانروایی متکی بر سیادت یا اتحاد قومی و ایلی در ایران است. درازای این دوران است که مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران با اروپا و روسیه شتابان می شود. در همین دوران است که با پیدایش استعمار و رقابت فزاینده روسیه، نخست با فرانسه و سپس با انگلیس ایران صحنه نفوذ و تاخت و تاز دولت های خارجی می شود. هم اندیشه اصلاحات به منظور پیشرفت و قانون گرایی و هم اندیشه ناسیونالیسم ایرانی (و نه فارسی) در واکنش به نفوذ فزاینده روس و انگلیس در ایران و در افسوس بر واپسماندگی ایران از تمدن بشری از سوی کسانی که اینک از پیشرفت های اروپا باخبر شده اند، در همین دوران شکل می گیرد. نمایان نخستین اصلاحات و ناسیونالیسم ایرانی نیز از میان شاهزادگان و درباریان و دست پرورگان و

میرزاهای همین خاندان ترک تبار اند. شاهزاده جلال الدین میرزا یکی از صدها فرزند فتحعلیشاه یکی از نخستین پرچمداران ناسیونالیسم ایرانی است. این پرچم را پس از جلال الدین میرزا، متفکرین قفقازی و آذربایجانی مانند آخوندزاده، کسروی تبریزی و تقی زاده بلند کردند.

انقلاب مشروطه به سنت فرمانروایی کهن در ایران پایان داد و زمینه تشکیل یک دولت مدرن ایرانی را فراهم ساخت. شاید اگر فرایند آمیزش قومی و قبیله ای هزار و اندی ساله ایران صورت نگرفته بود، فراسپدن اندیشه های بازار و اقتصاد جدید می توانست به گونه ای که در اروپا به تشکیل ده ها دولت ملی متکی بر سیادت یک تیره ملی معین انجامید، ایران را هم به چندین کشور که در هر یک تیره قومی و ملی معینی سیادت فرهنگی و اقتصادی دارند، تقسیم کند.

اما فرایند ایران و بیشتر کشور های شرق در تشکیل دولت ملی، از فرایند اروپا پیشرفته تر بود. اروپا، به دلیل ساختار پیشرفته فئودالی اش، نتوانست به رقابت دائمی شاه نشین ها و سرزمین هایی که به ده ها زبان گوناگون سخن می گفتند پایان دهد. به همین دلیل نیز در سرزمینی که تنها سه برابر مساحت ایران است بیش از چهل کشور و دوک نشین ایجاد شد.

فرایند آمیزش قومی در ایران و شرق فرایندی به مراتب پیشرفته تر از اروپا بود و بر سیادت هیچ تیره ملی، به بهانه ملی استوار نبود. در واقع در هیچ دوره ای از تاریخ هزار ساله گذشته ایران، و حتی در سیاه ترین روز های ایلغار مغول، سیادت مطلق یک تیره قومی بر ساختار دوام نیافت. حتی مغولان صحرائشینی که نخست جز یاسای چنگیز آیین و قانونی نمی شناختند، در کوتاه زمانی با فرهنگ جامعه ای که با شقاوت تمام به خرابی آن همت گمارده بودند، آمیزش یافتند و به پرورش آن فرهنگ پرداختند.

خود انقلاب مشروطه و نقش گیلان، مازندران، آذربایجان و عشایر فارس در پیروزی آن گواه همین پیشرفتگی آمیزش های قومی در ایران است. این آمیزش ها به تدریج با گسترش زندگی شهری، به حوزه خانوادگی نیز گسترش یافت و رنگ پیشینه های قومی و تبار ایلپاتی افراد را بیش از پیش تضعیف نمود. ایل قاجار که سیادت خویش را به یمن شمشیر آغا محمدخان آغاز کرده بود، پاکگیری و دوام خویش را بیش از هر کس به حاج ابراهیم کلانتر شیرازی و محمدحسین خان صدر اصفهانی مدیون بود. پیوندهای بعدی خانوادگی ابراهیم کلانتر شیرازی و صدر اصفهانی و نیز شخصیت های بعدی قاجاریه مانند خانواده عرب تبار غفاری کاشان، سادات فراهان و میرزا آغاسی ایروانی و صدها خانواده پیوسته و یا پیوندیافته با قاجاران به بازمانده کمرنگ تبار ترکی یا مغولی قاجاران پایان داد.

به علاوه، اداره جامعه ایران به شکل محروسه که به ایل ها و طوایف نقاط مختلف ایران و به ویژه مرزنشینان ایران اختیاراتی گسترده می داد، از برخی نارضایتی ناشی از چیرگی انحصارطلبانه یک تیره قومی معین بر زندگی دیگر طوایف و تیره های قومی به شدت می کاست. چیرگی دیگر سران سنتی قبایل و عشایر بر بخش های مهمی از ایران، تا هنگام تشکیل دولت پهلوی و شکل گیری ارتش مدرن کمتر مورد پرسش دولت مرکزی قرار می گرفت. در واقع سنت اداره جامعه نیز اتحاد اقوام و ایل ها بود و نه چیرگی ملی و قومی.

هنگامی که ما به آستانه انقلاب مشروطه و جنبش شهروندی گری در ایران می رسیم، فرایند آمیزش قومی در ایران در پرتو پیدایش صنایع و تجارت جدید و رشد شهروندیگری نه تنها روبه رشد نهاده، بلکه همان گونه که خواهیم دید، چهره قومی ترک تبار دولت را کاملاً بیرنگ کرده است. به علاوه نخستین کانون های نواندیشی و تجدد خواهی نیز یکی در تهران و در میان اشراف اصلاح طلب، میرزایان و درس خواندگان پیرامون دولت قاجار و تجار بود و دیگری در آذربایجان و قفقاز. آذربایجان به دلیل نزدیکی به قفقاز، استانبول و اروپا و پیدایش نخستین کارخانه ها در تبریز، قراچه داغ و خوی از بسیاری از نقاط ایران در پذیرش اندیشه های نو پیشرفته تر بود. فکر آموزش نو نیز از همین خطه برخاست. اگر فرایند تشکیل دولت ملی در ایران به آن گونه که در اروپا شکل گرفت، تحول می یافت، منطقی می نمود که با پیدایش صنعت و بازار جدید در آذربایجان و فراسپدن فکر تشکیل دولت ملی، ناسیونالیسم آذربایجانی سربلند کرده و در برابر دولت ضعیف مرکزی قرار گیرد. بالعکس، آذربایجان و روشنفکرانش، منادیان تحول در سراسر ایران و پشتیبانان تشکیل دولت نیرومند و قانونمدار ایرانی گشته و آینده آذربایجان را در آینده ایران یافتند.

در میان طبقه سوداگر جدیدایران نیز که در پاگرفتن انقلاب مشروطه نقش مهمی ایفا کردند و بازرگانان، صاحبان صنایع و بانکداران بعدی ایران نیز از میان ایشان بر می خیزند، هیچ نشانی از سیادت قومی و یا مانعی در برابر ورود به این طبقه نوپا به بهانه عدم وابستگی به تیره قومی و ایلی معینی نیست. تنها می توان گفت که بیشتر ایشان از مراکز مهم تجارت، صرافیه و صنایع ایران یعنی تهران، تبریز و اصفهان و نیز به میزانی کمتر، کازرون و بوشهر برخاسته اند.

بنابر آنچه گفته شد، دستکم این است که تا تشکیل دولت پهلوی، سخن از سیادت سیاسی یک تیره قومی بر اقوام و ملل مفروض دیگر جز افسانه بیش نیست. ناگفته پیداست که دستم از پایان قرن دهم میلادی (چهارم هجری) تا تشکیل دولت پهلوی در سال 1300 (1921) تقریباً همه دولت های حاکم بر ایران، ترک و مغول تبار بوده اند.

و اما تا آنجا که به تبعیضات فرهنگی و آموزشی در راستای تاریخ مربوط می گردد، باز پاره ای از مدعیان سرنا را از سر گشاد آن می زنند. راستی را این است که تا هنگام پیدایش دبستان و مدارس نو و به ویژه تا هنگام تشکیل دولت پهلوی، هیچ نظام آموزشی مرکزی و دولتی در ایران وجود نمی داشته که به یاری آن زبان و آموزش معینی بر آموزشگران تحمیل گردد. از این لحاظ همه ساکنان ایران در بهره برداری از بیسوادی و فقر آموزش برابر بوده اند! آموزش و بهره برداری از متون بیش از هرکس در اختیار دوگروه بوده است: ارباب دین از یکسو و دبیران و شاعران و کاتبان متفکران از سوی دیگر. همین گروه اخیر نیز آموزش نخستین خویش را در حوزه های دینی آغاز می کرده اند. پس از فتح ایران از سوی اعراب و از میان رفتن تدریجی زبان پارسی پهلوی، برای سال های دراز زبان عربی زبان دیوان و ادب ایران بود. با این حال و به رغم کوشش اعراب مسلمان و حتی توسط به این حدیث نبوی که گویا در بهشت هم به زبان قرآن گفتگو می کنند نتوانست مردم ایران را از گویش به زبان های ایرانی و بومی و سرانجام چیرگی زبان فارسی بر زبان عربی بازدارد.

بزرگترین سرمایه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران وجود این بافت هزاررنگ قومی و فرهنگی است. باید با قبول حق همه شهوندان در توسل به زبان و فرهنگ مادری خویش و پروراندن آن فرهنگ و ارجدار کردن صدها فرهنگ و سنت قومی و بومی و محلی در ایران را توانا تر ساخت و نه با برانگیختن دشمنی های قومی و سنتی به نابودی تار و پود هزاران ساله ایران پرداخت و از درون کشوری که در صورت توسل به دموکراسی و آزادی و پیوستن به کاروان تولید و تحول مدرن و با پذیرش کثرت فرهنگی، قومی و مذهبی می تواند به نیروی مهمی در سیاست و اقتصاد جهان تبدیل شود، ده ها نیمه کشور و شیخ نشین و حکومت های ضعیف و فقیر محلی بناکرد که بیشتر ایشان حتی به دریای آزاد نیز راه ندارند.

محمد امینی

بیست و پنجم اکتبر 2005

m.amini@cox.net